**سوره انعام، آيه 42**

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ**

**«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَا وَ حَبِیبِ اِلهِنا أَبِی ‌الْقَاسِمِ مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلَی آلِهِ الطَّاهِرِینَ، سِیِّما بَقیِّۀُ اللهِ الاَعظَم مَولانَا الحُجَهِ إبنِ الحَسَن عَجَلَّ اللهُ تَعالَی فَرَجَه الشَّریفِ وَ لَعنةُ اللهِ عَلَی أعدَائِهِم أَجمَعينِ إلَی قَيامِ يَومِ الدّينِ**

**السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ»**[[1]](#footnote-1)

سلام بر امام مهدى عجل الله تعالی فرجه الشریف آن كسى كه خداى عزوّجل به امتها وعده داده كه عقايد مختلف مردم را به وجود او جمع كند و خلق را از تفرقه برهاند و به وجود او خداى متعال زمين را پر از عدل و داد گرداند و همه قواى عالم از او تمكين كنند و وعده خدا به عزت اهل ايمان به وقوع پيوندد.

**أعوُذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ.**

**«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ، فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»[[2]](#footnote-2)**

ما به سوی امتهایی که پیش از تو بودند، (پیامبرانی) فرستادیم؛ (و هنگامی که با این پیامبران به مخالفت برخاستند،) آنها را با شدّت و رنج و ناراحتی مواجه ساختیم؛ شاید (بیدار شوند و در برابر حق،) خضوع کنند و تسلیم گردند! چرا هنگامی که مجازات ما به آنان رسید، (خضوع نکردند و) تسلیم نشدند؟! بلکه دلهای آنها قساوت پیدا کرد؛ و شیطان، هر کاری را که می‌کردند، در نظرشان زینت داد!

آیه‌ي‌ چهل و دوم از سوره‌ مبارکه‌ انعام، آيه‌ي شريفه مانند سایر آیاتی که داریم در قرآن کریم نشون می‌دهد که خداوند حکیم برای اداره و اصلاح جوامع بشری بلکه برای اداره و اصلاح عالَم خلقت، سنّت‌هایی دارد. برنامه‌هایی، مقرّر فرموده که یکی پس از دیگری با شرایط خاصّی باید اجرا بشود. سنّت دعوت و ارشاد و هدایت دارد. بعد، سنّت طبع و استدراج دارد. بعد، سنّت إهلاک[[3]](#footnote-3) و نابود کردن جمعی و إنشاء قوم دیگری. چون معلومه هر صنعتگر عاقل که وقتی چیزی می‌سازد به منظور رسیدن به یک هدفی، خُب مراقبش هست که این مصنوعش ضایع نشود. ما از آیات قرآن استفاده می‌کنیم که این دستگاه خلقت با همه‌ اجزاء و ترکیباتش ـ از جماد و نباتات و حیوان و انسان و کُرات و کهکشان‌ها و همه‌ این‌ها ـ یک دستگاه مجهّز و منظّمی‌ست که خالق اون ساخته است به این منظور که این دستگاه را و این مخلوق را برساند به یک هدف بسیار عظیمی. و غایت بزرگی که ازش تعبیر به **«لِقاءُ الله»** می‌کند. دیدار خدا، قُرب خدا، جوار خدا، به این هدف ساخته و هر صانعی مصنوع خودش را مراقبه که تا به هدف نرسیده ضایع نشود. و فرق صنعتگر با بازیگر همینه. خُب بچه‌ها جمع می‌شوند، بازی می‌کنند، خشت و گِل روی هم می‌چیند، به قول خود خانه می‌سازند. ولی این خانه نیست این بازیست، این سرگرمیه. و لذا وقتی بازی تموم شد رها می‌کنند می‌روند. ولو باران ببارد و طوفان بیاد، اصلاً فرقی نمی‌کند. اما کسی که، یک انسان عاقلی که رنج می‌برد، خرج می‌ریزد و ساختمانی مجهّز می‌سازد، این مراقبشه. هر گوشه‌اش که خراب شد فوراً ترمیم می‌کند، اصلاح می‌کند. و اگر دید که به کلی دیگه از حَیِّز إنتفاع[[4]](#footnote-4) افتاده و دیگه قابل اصلاح نیست خُب کلنگیش می‌کند، ویرانش می‌کند، از بین می‌برد، دوباره از نو خانه می‌سازد. خالق عالَم چنینه. صانع است. صنعتگرِ حکیمه، بازیگر که نیست. بسازد و ویران کند. وِل کند. رها کند. هر چه شد. خودش فرموده من بازیگر نیستم. **«مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ»**[[5]](#footnote-5)؛«لاعِب» یعنی بازیگر. «لَعب» یعنی بازی. من بازیگر نیستم. این همه آسمان‌ها و اینهمه نظامات مُتقَن به وجود آورده‌ام که مقدمه‌‌ي وجود انسان باشد و همین رها کنیم به حال خودشان هر کسی هر کاری کرد و هر فسادی در عالم به وجود آورد، اینکه خلافِ حکمته. اینکه بازیگریست و بدترین بازیگری‌ها هم هست. این همه مصالح، این همه نظامات به وجود آوردن و بعد رها کردن، هر جور شد نه من بازیگر نیستم. **«مَا خَلَقْنَاُهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»**[[6]](#footnote-6)؛ من بر اساس حقّ ساخته‌ام و باید به هدف برسه. **«مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا»**[[7]](#footnote-7)؛من پوچ نساخته‌ام، باطل بی‌اساس. **«ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»**[[8]](#footnote-8)؛این پندار مردم بی‌عقل و هوش و کافره. اون کسانی که سرپوش روی عقل و فکرشون نهاده‌اند نمی‌خوان بفهمن، این حرف اون‌هاست. **«ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»**[[9]](#footnote-9)؛ وای بر بدبختی این مردم بی‌عقل و هوش و بی‌فکر که تأمل نکنند این خلقت برای چیست؟ از کجا و برای چی؟ کجا می‌رود؟ **«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ.»**[[10]](#footnote-10)؛ پنداشته‌اید که شماها را لغو و عبث[[11]](#footnote-11) آفریده‌ام. همینطور بیایید و زندگی بکنید و بخوابيد و بعد لاشه‌ای بشید از بین بروید. این که عبثه، این لغوه. از آدم عاقلی این متصّور نیست، تابع شخص حکیم علی‌الاطلاق باشه. **«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»**[[12]](#footnote-12)**، «إنَّ إلی رَبِّکَ الرُّجعُی وَ أَنَّ إِلي‏ رَبِّکَ رجاء وَ أَنَّ إِلي‏ رَبِّکَ الْمُنْتَهي»**[[13]](#footnote-13)؛تمام هدف رساندن این انسان با مقدمه‌ عالَم خلقت و آفرینش به یک هدف عظیمیه که **«لِقاءُ الله»** هست. پس از این طرف عالَم خلق نشده است بی‌هدف و از فسادش جلوگیری می‌کند، همون صانع. از طرفی هم انسان رو جوری ساخته است که با فساد خودش می‌تواند عالَم رو فاسد کند، با صلاحش مي‌تواند عالَم رو صالح کند. این یه موجود عجیبیه که صلاح و فساد عالَم زیر سر یه انسان است. اگر فاسد شد، عالَم را فاسد می‌کند. اصلاً انقلاباتی در عالَم به وجود می‌آورد فساد انسان.

**«ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»**[[14]](#footnote-14)؛این آیه صریحاً نشان می‌دهد که افکار انسان‌ها، اعمال انسانهاست که فساد در برّ و بَحر[[15]](#footnote-15) به وجود می‌آورد. اگر قحطی شد، خشکسالی شد، اگر زلزله آمد، صاعقه آمد، سیل و طوفان و وَبا و سرطان و جنگ و همه این‌ها در اثر فساد فکری و عملی انسان است. این انسانه، طوفان نوح و صاعقه‌ ثمود و صَرصَر[[16]](#footnote-16) عاد و حَصر[[17]](#footnote-17) قوم لوط و غرق آل فرعون و سیل عَرم[[18]](#footnote-18) قوم سبأ که قرآن همه این‌ها رو اسم برده، تمام اینها معلول تبهکاری انسان هست **«كُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ»**[[19]](#footnote-19)**؛** ما هر طایفه‌ای را به کیفر گناهش مؤاخذه کردیم.

از این نظر فساد انسان نشان می‌دهد که فساد عالَمه. از اون طرف صَلاح انسان، تقوای انسان، موجب برکات عالَم هست. **«لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُري‏ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ»**[[20]](#footnote-20)**؛** اگه همه‌ انسان‌ها مسیر تقوا پیش بگیرند و مسیر ایمان و صلاح و سداد[[21]](#footnote-21)، تمام عالم براشون برکت می‌شه. از زمین و آسمان براش برکات می‌باره. خُب پس انسان مفسد عالم و یا مصلح عالمه. بنابراین اوّل باید سراغ انسان رفت و اوّل او را منظّم کرد. او که منظّم شد عالَم منظّم میشه. به این جهت خداوند حکیم برنامه‌هایی درباره‌ انسان، سنّت‌ها قرار داده که این منظّم بشه. سنّت اوّلی که درباره‌ انسان إعمال می‌کند همان سنّت ارشاد، هدایت و دعوته. پیغمبران پاک، معصوم علیهم السلام از خطا و هوی[[22]](#footnote-22) را مبعوث می‌کند، بیان هدایت کنند، نشان بدهند خالق عالَم را، مبدأ را، معاد را، راه را و چاه را نشان انسان‌ها بدهند. اون کسی که نعمت می‌آفریند، اون کس که نقمت[[23]](#footnote-23) و مصیبت می‌دهد بشناسند او را. و لذا همراه دعوت انبیاء علیهم‌السلام تأیید می‌کند دعوت اون‌ها را با عوامل خارجی. همراه انبیاء علیهم‌السلام هم نعمت می‌دهد به بشر، هم مصیبت، بلا براشان نازل می‌کند. گاهی غرق در نعمت می‌کند آن هم نعمت فوق قدرت، نعمتی که از قدرت خودش خارجه که بفهمد مال خودش نیست، دیگری داده. و هم مصیبت‌هایی که از قدرت خودش خارجه ـ گرفتاری‌ها ـ که بفهمد اونی که خالق نعمت هست و دهنده‌ي‌ مصیبت کیست به پناه او برود. اگر طغیان کرد در عین حال، اینجا خُب می‌گیره. نعمت‌ها را می‌گیره گوشمالی می‌دهد. دوباره برمی‌گرداند. باز می‌گیرد، پس می‌دهد تا وقتی که حسابی دیگه طاغی[[24]](#footnote-24) شد. دیگه قابل اصلاح نیست. مانند قوم نوح که نوح علیه‌السلام شکایت کرد **«قالَ نُوحُ یَا رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً»**[[25]](#footnote-25)**؛ «إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لا يَلِدُوا إِلَّا فاجِراً كَفَّاراً»**[[26]](#footnote-26)**؛** خدایا! دیگه اینها قابل اصلاح نیستند، أحدی از اینها روی زمین باقی نگذار. اینها بمانند مردم را گمراه می‌کنند و تولید نسل فاسد می‌کنند. بقاءشان فایده ندارد. این بود فرمان عمومی طوفان عمومی صادر شد. در چند لحظه‌ای همه رو از بین برد.

**«وَ كَمْ قَصَمْنا مِنْ قَرْيَةٍ كانَتْ ظالِمَةً وَ أَنْشَأْنا مِن بَعْدَها قَوْماً آخَرِينَ»**[[27]](#footnote-27)**؛** چه بسیار آبادی‌ها و جمعیت‌ها را که ظالم بودند در هم شکستیم، نابودشان کردیم، به جای اونها جمع دیگری را آوردیم. خُب حالا این به اینکه مي‌گويد علی‌الدّوام[[28]](#footnote-28) اینکار را می‌کند در قبال بشر. نعمت می‌دهد، می‌گیرد؛ مصیبت می‌دهد، می‌گیرد؛ تا عاقبت نابود می‌کند و عاقبت هم، سرانجام انسان‌های صالح را در این زمین حاکم خواهد قرار داد و عالَم را در پرتو وجود اونها به صَلاح[[29]](#footnote-29) و سداد[[30]](#footnote-30) خواهد کشوند. **«وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ»**[[31]](#footnote-31)**؛** این مسلم شده باید عاقبت، این عالَم به دست انسان‌های صالح برسه به صلاح. **«وعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»**[[32]](#footnote-32)**؛** خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیّت و آرامش مبدّل می‌کند، آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند.

این مسلّمه نشان می‌دیم. حالا ما آیات را می‌خوانیم كه نشان می‌ده که این آیه که امروز خوندیم، به همین کیفیت این سنّت‌ها را نشان می‌ده **«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى‌ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ»**[[33]](#footnote-33)**؛** ما قبل از شماها جمعیتها را که روی زمین بودند نعمت‌ها به اونها دادیم، هم مادی هم معنوی. بزرگترین نعمت‌های معنوی رسالت بود، نبوّت بود. پیغمبران پاک فرستادیم **«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى‌ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ.»**[[34]](#footnote-34)**؛** همزمان با ارسال رُسُل[[35]](#footnote-35) گرفتار هم کردیم مردم را. اوّل نعمت‌ها دادیم ـ مادی و معنوی ـ بعد که انحراف پیدا کردند ما گرفتیم اونها را **«بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ»**[[36]](#footnote-36)**؛** «بأساء» گرفتاریهای بیرونیه، «ضَّرَّاءِ»، ناملایمات درونیه. و انسان غصّه و غم و ناراحتی‌های درونی دارد، گاهی گرفتاری ظاهری دارد. خشکسالی هست، جنگ هست، مثلاً فقر هست اینها. ما به انواع و اقسام **«بَأْساءِ وَ ضَّرَّاءِ»** گرفتارشون کردیم. همزمان با انبیاء علیهم‌السلام هم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد، در همون حال که انبیاء علیهم السلام بودند، برای اینکه نشان بدهیم اون قدرت قهّاری[[37]](#footnote-37) که انبیاء علیهم السلام دعوت به اون می‌کنند او را بشناسند. هم مُنعِم را که شاکر باشند، هم مصیبت دهنده را که خائف[[38]](#footnote-38) باشند. **«لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى‌ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ»**[[39]](#footnote-39)

به این منظور که شاید به راه بیایند، تَضرُّع[[40]](#footnote-40) کنند. حدّ خود را بشناسند، عجز خود را، ناتوانی خود را بشناسند، بفهمند. مُنعِم[[41]](#footnote-41) کیست و مُنتَقِم[[42]](#footnote-42) کیست. ولی یَا لَلأَسَف[[43]](#footnote-43) که نکردند این کار را. **«فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا»**[[44]](#footnote-44)**؛** چرا وقتی که به این انسان عاقل، نعمت‌ها داده می‌شود، نقمت‌ها[[45]](#footnote-45) گریبانگیرش می‌شود، چرا به راه نمی‌آد؟ چرا نمی‌فهمد؟ چرا عقل و فکر خود را به کار نمی‌افکند؟ **«فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا»**[[46]](#footnote-46)**؛** چرا وقتی گرفتاری‌ها را ما دادیم، مجازات کردیم، چرا تضرّع نکردند؟ چرا حدّ خود را نشناختند؟ این مایه‌‌ي تأسّفه. **«وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ»**[[47]](#footnote-47)**؛** به بیماری قساوت[[48]](#footnote-48) گرفتار شدند. که در هفته‌های پیش هم عرض می‌شد که در اثر گنهکاری‌ها، بی بند و باری‌ها، هوسرانی‌ها، یک بیماری قلبی در انسان پیدا می‌شود، که قلب آدم کار خودش را انجام نمی‌دهد. بیماریِ چشم، نمی‌بیند. بیماریِ گوش، نمی‌شنود. بیماریِ زبان، حرف نمی‌زند. بیماریِ قلب، درک نمی‌کند. حقّ را نمی‌شناسه. باطل را از حقّ تشخیص نمی‌دهد. این بیماری بزرگیه که موجب هلاک ابدیه انسانه. سایر بیماری‌ها خُب زودگذره مهم نیست. این بیماری، عجیبه.

**«قَسَتْ قُلُوبُهُمْ»**[[49]](#footnote-49)**؛** یک جوری شدند که همه چیز را به حساب دَهر[[50]](#footnote-50) و طبیعت گذاشتند. گفتند **«وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»**[[51]](#footnote-51)**؛** گفتند اون چه هست همین دهر و طبیعته، اگر خشکسالی می‌شه همین لوازم طبیعته، اگر بیماری می‌آد خُب لازمه‌ي‌ طبیعته. جنگ می‌شه خُب لازمه‌ي‌ طبیعته. گفتن اصلاً طبیعت لازمه‌اش همینه، سوانح دارد، گرفتاری‌ها دارد، فقر و مرض و خشکی و قحطی دارد دیگه. این مال طبیعته. و لذا فکر کردند که باید ما با طبیعت مبارزه کنیم. یعنی او دارد این مصیبت‌ها را به بار می‌آورد. ما ناچاریم خودمون رو مجهّز کنیم، به جنگ طبیعت برویم. کما این دنیای امروز را گرفتاری داره. این فکر درشان پیدا شده، که اصلاً این همه حوادث و سوانح که در دنیا پیش می‌آد، صاعقه‌ها می‌آد، زلزله‌ها می‌آد، طوفان‌ها می‌آد، بیماری‌ها می‌آد، همه این‌ها لوازم طبیعته و انسان باید خودش را مجهّز کند به جهاز عِلم و صنعت. علم و صنعت را پیش ببرد، با حربه‌‌ي علم و صنعت به جنگ طبیعت برود. گفتند اونی که بلا بر سر ما می‌باراند طبیعته. و اون حربه‌ای که می‌تواند با طبیعت بجنگد عِلم است و صنعته. امروز این فکر قوّت گرفته در بشر و لذا تمام هَمِّ[[52]](#footnote-52) خودش را صرف می‌کند برای توسعه‌‌ي علم و صنعت که بتواند با طبیعت ـ این ویرانگر ـ مبارزه کند و این طبیعت طاغی[[53]](#footnote-53) سرکش را به زانو درآورد. این آرزو را دارد که یک روزی برسد که در اثر پیشرفت علم و صنعت ریشه‌‌ي همه‌ بیماری‌ها کنده بشود، که دیگه هیچ بیماری نماند. میکروب‌ها را بشناسیم. واکسن ضدّ امراض را هم تشخیص بدهیم. به جنگ بیماری‌ها برویم. کاری کنیم که اصلاً قحطی نباشه، بی‌آبی نباشه، خشکسالی نباشه، این فکر را در مغز می‌پرورانند و به جنگ طبیعت با علم و صنعت بروند. غافل از اینکه از باطن این عالم صدا بلنده، اینجور نیست. اونی که به شما این بلا می‌دهد من هستم. اون هم در اثر انحرافات خود شما، تا شما منحرفید من هم که خالق عالَمم، بلا‌ را خواهم داشت.

**«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ»**[[54]](#footnote-54)**؛** یه قدری عاقل باشید، در گذشته هم فکر کنید. تاریخ گذشتگان را با فلسفه‌اش مطالعه کنید. نه فقط تاریخ بخوانید، فلسفه‌ تاریخ رو هم مطالعه کنید، چه شده؟ **«أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ»**[[55]](#footnote-55)**؛** چرا فکر نمی‌کنند گذشتگانی که زورمندها بودند، قدرتمندها بودند، ثروتمند‌ها بودند، هر چه ثروت شما باشه به پای قارون[[56]](#footnote-56) هم نخواهید رسید، بودند ثروت‌ها و قدرت‌ها، چطور شد؟ چه شدند؟ اینا نابود شدند. با اینکه از شما قوی‌تر هم بودند، همه رو جمع کنیم قدرتها را، قویتر از شما بودند **«كانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ»**[[57]](#footnote-57)**؛** چطور شد؟ **«أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ»**[[58]](#footnote-58)**؛ «أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ»**[[59]](#footnote-59)**؛** خدا اونها را گرفتشون. کیفر گناهانشون رو به اونها چشوند و هیچ قدرتی نتوانست سر راه آنها بیاید، جلوی اونها را بگیرد.

**«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ»**[[60]](#footnote-60)**؛** ندیدی که با قوم عاد چه کردیم؟ **«إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ»**[[61]](#footnote-61)**؛** با آن شهر «اِرَم» باعظمت، **«الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلادِ»**[[62]](#footnote-62)**؛** اونچنان ساختمان‌هایی که نظیرش در دنیا سابقه نداشت. **«لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلادِ»**[[63]](#footnote-63) **«وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ»**[[64]](#footnote-64)**؛** کوه‌ها را شکافتند. خانه‌ها در دل کوه ساختند که زمین لرزه اونها رو از بین نبره. همون‌ها با همون صاعقه و زمین لرزه نابود شدند. **«وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ»**[[65]](#footnote-65)**، «وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتادِ»**[[66]](#footnote-66)**؛** فرعونی که میخ‌های حکومتش را عجیب محکم کرده بود. هیچ باورش نمی‌شد به این زودی اون تخت و اون حکومت نابود بشه، با چند قطره آب نابودش کردیم. **«حَتَّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ»، «وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتادِ»**[[67]](#footnote-67) **«الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ»**[[68]](#footnote-68)**؛ «فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ»**[[69]](#footnote-69)**؛** فساد در عالَم بوجود آوردند، **«فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ»**[[70]](#footnote-70)**؛** خدا هم تازیانه‌ عذاب بر پیکرشون فرود آورد **«إِنّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»**[[71]](#footnote-71)**؛** همون قدرت در کمين شما هم هست. نه اینکه با اونها دشمنی داشته، با شما دوستی دارد اینجور نیست. **«إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»**[[72]](#footnote-72) **«وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ»**[[73]](#footnote-73)اینا آیات قرآن کریمه، **«وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ»**[[74]](#footnote-74)**؛** هر وقت بخواد شما را نابود می‌کنه. حالا اون‌ها رو نابود کرده، **«يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ ما يَشاءُ»**[[75]](#footnote-75)**؛** به جای شما دیگران را که بخواهد، می‌نشاند. **«كَما أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ»**[[76]](#footnote-76)**؛** همونگونه که شما‌ها را جای دیگران نشانده، دیگران را جای شما خواهد نشوند. و لذا **«قَسَتْ قُلُوبُهُمْ»**[[77]](#footnote-77)**؛** این بیماری قساوت در دلشان پیدا شد. نفهمیدند که مبدأ کیست؟ عامل مؤثّر چیست؟ نعمت ده کدام است؟ و مصیبت ده کدامه؟ گفتند طبیعته، لوازم طبیعت همینه و جنگ با طبیعت با علم و صنعته. از امام رضا علیه‌السلام نقله این جمله **«کُلَّما احدَثَ العِبادُ مِنَ الذُّنُوبِ ما لَم یَکُونُوا یَعمَلُون اَحدَثَ الله لَهُم مِنَ البَلاَء مالَم یَکُونُوا یعرِفُون»**[[78]](#footnote-78)**؛** هر وقت مردم گناهان بی‌سابقه‌ای از خود نشان دادند، خدا هم بلاهای بی‌سابقه بر سرشون می‌ریزه. نه اینکه حالا یه سابقه داشته‌اند و بعد شما می‌توانید از بین ببرید، دیگه نخواهد آمد، خیر. اون کسی که خالق عالم هست و نگهبان این عالم هست و انسان را هم مُصلح[[79]](#footnote-79) و مُفسد[[80]](#footnote-80) حساب کرده، او می‌کوشد که این انسان را ـ طاغی را ـ در مقابل قدرت خودش به زانو درآورد. **«وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»**[[81]](#footnote-81)**؛** شیطان هم اعمال اونها را مزیّن کرد در مقابلشون، از درون شهوات نفسانیشون، از بیرون وساوس[[82]](#footnote-82) شیطانی، این بلا رو به وجود آورد.

حالا عجیب این آیه‌ي بعدش **«فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ»**[[83]](#footnote-83)**؛** وقتی خیلی طغیان کردند اون‌ها و یادآوریهای ما را به طاق نسیان[[84]](#footnote-84) نهادند، عجیبه نفرموده که ما اونا را مُعاقَب[[85]](#footnote-85) کردیم و بلا براشون ریختیم در این آیه، خیر، درها را به روشون باز کردیم. از همه جهت حل مشکلات براشون کردیم. **«فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْ‌ءٍ»**[[86]](#footnote-86)**؛** به این مرحله‌ طغیان و عصیان كه رسیدند، ما هم همه‌‎ي درها را براشون باز کردیم. همه‌ي‌ راه‌ها براشون آسون شد. هر چه بیشتر طُغیان[[87]](#footnote-87) کردند ما بیشتر نعمت به آنها دادیم. اینم عجیبه، استدراج[[88]](#footnote-88) همینه. **«ذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ»**؛ فعلاً رها کن مرا با این مکذّبین[[89]](#footnote-89) **«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»**[[90]](#footnote-90)**؛** از جايي كه خودشون نمی‌فهمن، هی کم‌کم استدراجشون می‌کنم. راه طغیان که پیش گرفته‌اند، نمی‌خوان برگردند ما هم راه را براشان باز می‌کنیم، هر چه بیشتر می‌تازند راه را هموارتر می‌کنیم. **«فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا»**[[91]](#footnote-91)**؛** حسابی که به قول خودشون بر مَرکب مُراد سوار شدند خوشحال که شدند **«أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً»**[[92]](#footnote-92)**؛** ناگهان می‌گیریمشون. خُب این خودش که نعمت هی می‌دیم، برای اینکه ناگهان بگیریم، این ناگهانی گرفتن دردناکتره از اینکه تدریجاً بگیرند. اینکه انسان غرق در ناز و نعمت بشود، در یک لحظه نابودش کنند. این خیلی دردناکه و لذا ما هم چنین می‌کنیم اونایی که به حدّ طغیان، به حدّ اعلای طغیان می‌رسند و به طاق نسیان می‌گذارند تمام دستورات ما را، موقتاً راه باز می‌کنیم بهشون. هر چه طغیان بیشتر، راه هموارتر، تا وقتی که به حدّ اعلي[[93]](#footnote-93) رسید ناگهان اخذ می‌کنیم. **«أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ»**[[94]](#footnote-94)**؛** دیگه به حدّ إبلاس[[95]](#footnote-95) می‌رسند، یعنی دیگه درها بسته شده، هیچ راه برگشتی نخواهند داشت. «ابلیس»[[96]](#footnote-96) از این جهت ابلیس گفته می‌شه، چون در حدّ یأسه، جوری شده که دیگه ناامید شده. دیگه هیچ راهی برای سعادت خود نمی‌بیند. انسان‌ها به این جا می‌رسند. **«إِذا هُمْ مُبْلِسُونَ»**[[97]](#footnote-97)**؛** آخرشم فرمود که **«فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»**[[98]](#footnote-98)**؛** عاقبت ریشه‌کن شدند مردم ظالم و ستمگر **«وَ الحَمدُ لِلّه رَبِّ العَالَمینَ»**

خُب خارها را از سر راه مردم برداشتن خودش حمد می‌خواد **«اَلحَمدُ لِلّه رَبِّ العَالَمینَ»** که خدا برنامه‌ای طرح می‌کند که عاقبت، ظالمان و ستمگران را در یک لحظه نابودشان می‌کند و دیگران را جای اونها می‌نشاند. حالا این آیه یک نکته‌ جالبی ازش بدست میاد و اون اینکه نشان می‌ده که اینجور نیست که همیشه نعمت، علامت لطف خدا باشه در انسان. حالا ثروت، قدرت، عِلم هر چی باشه. و اینطور نیست که مصیبت علامت قهر خدا باشه نسبت به آدمی. اینجور نیست. که کسی اگر به نعمت رسیده، محبوب خداست. در این عالَم در این نظام خلقت محبوبه. یا هر کسی که به مصیبت و گرفتاری افتاده، اون مبغوض خداست، اینجور نیست. کما اینکه آیه نشان می‌ده. ما اوّل کار که انبیاء رو فرستادیم نعمت دادیم و بلا هم دادیم**. «أَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ»**[[99]](#footnote-99)**؛** این نعمت و این بلا، همه لطف ما بود. چون دوستتان داشتیم این کار را کردیم. چون دوست داشتیم محبّت به اونها داشتیم، لطف داشتیم، هم نعمت دادیم، هم بلا دادیم، که آدمی یه قدری منحرفه یه سیلی بهش میزنن برمی‌گرده. یه چوب معلّم می‌زنه، بچه بازیگوش برمی‌گرده. یه سیلی، پدر به بچه مثلاً نافرمان می‌زنه برمی‌گرده. این، از این قبیل بود. اینی که ما اونها را گرفتار می‌کردیم، این سیلی محبّت بود. تازیانه‌ معلّمانه و پدرانه بود، براشون می‌زدیم. تا وقتی که طاغی[[100]](#footnote-100) شدند، به حدّ اعلای[[101]](#footnote-101) نسیان[[102]](#footnote-102) که رسیدند، اینجا اونوقت هم نعمت دادیم و هم بلا. این نعمت و بلای دوّمی قهر بود. اینجا به حساب نعمت نبود. اگر دادیم به اونها، چون ازشون بدمون می‌آمد. چون دشمنشون داشتیم. اون اوّلی، دوست داشتیم ـ هم در نعمت هم در بلاـ در دوّمی نه، چون خواستیم دیگه حسابی مستحقّ[[103]](#footnote-103) جهنم شده باشند، این بود که غرق در نعمت کردیم که با همین نعمتی که دارند آخرت خودشون رو، بدبخت‌تر کنند. ویران‌تر کنند. دیگران هم عبرت بگیرند. و دفعتاً[[104]](#footnote-104) هم گرفتن، این دردناکتر باشه. این که نعمت دوّم به عنوان قهر خداست. **«نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ»**[[105]](#footnote-105)**؛** پس همیشه نعمت، علامت لطف نیست و مصیبت هم همیشه علامت قهر خدا نیست. چه بسا دوست دارد بنده‌ای را، گرفتارش می‌کند. واسه این روایت داریم، **«إذا أحَبَّ الله عَبداً غَتَّهُ بِالبَلاءِ غَتّاً»**[[106]](#footnote-106)**؛** خدا بنده‌ای را که دوست بدارد غرق در بلایش می‌کند که از همه طرف پیچیدگی‌ها اطراف زندگیش رو می‌گیره. **«إذا أحَبَّ اللّه عَبداً غَتَّهُ بِالبَلاءِ غَتّا»**[[107]](#footnote-107)**؛** غرق در مصیبتش می‌کند، غرق در بلا می‌کند.

یا حدیث دیگه **«إنَّ اللهَ لَیَتَعَاهَدُ المُومِنُ بِالبَلَاء کَمَا یَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ اَهلَهُ بالهَدِیَّةِ مِنَ الَغیبَةِ»**[[108]](#footnote-108)**؛** مردی سفر رفته از سفر برای خانواده‌اش هدیه می‌فرسته، بفهمن من به یاد شما هستم، فراموشتان نکردم خدا هم برای اینکه به بنده بفهماند که من به یادتم، فراموش نکردم تو را، به یاد تو هستم، بلا براش می‌فرسته. بنده‌ي مؤمنه‌ها! **‏‏«اِنَّ الله لَیَتعاهَدُ المؤمنُ بِالبَلاءِ»**[[109]](#footnote-109)**؛** انسان مؤمن را به بلا یادش می‌کند. اون گونه‌ای که انسان از سفر، خانواده‌اش را یاد می‌کنه با فرستادن هدیه. منتهی از کجا آدم بفهمد که حالا این نعمتی که دارد لطف خداست؟، یا اینکه قهر خداست؟ اون مصیبتی که دارد ـ گرفتاری ـ لطف خداست؟ یا قهر خداست؟ از کجا بفهمیم؟، علامتش اینه که اگر آثاری در افکارش، اخلاقش، اعمالش، خوب پیدا شد، معلوم می‌شه این لطف خداست. کسی به ثروت رسید، به قدرت رسید، متواضع‌تر شد. در صراط بندگی استوارتر شد. به داد دیگران بیشتر می‌رسه. حالا بخواد او را مجرای فیض[[110]](#footnote-110) خودش قرار بده. اگر دیدین نه، به ثروت و قدرت و علم رسید، متکبّر شد و نسبت به دیگران تحقیر می‌کند. بی‌بند و بار شد. هوسران‌تر شد. شهوتران‌تر شد، می‌فهمیم که این بلاست. این نعمت، بلاست. این ثروت، این قدرت بلا برای اوست و قهر خداست. مصیبت هم به همین کیفیته. اگر کسی گرفتار شد، فقیر شد، مریض شد، انواع و اقسام گرفتاری‌ها، ولی راضیست، صابر شد، شاکر شد، رضا به قضای خدا می‌دهد، شکر می‌کند، بیشتر بندگی می‌کند. رقّت قلبش[[111]](#footnote-111) بیشتر شده، این معلوم می‌شه لطف خداست. اگر به گرفتاری افتاد، مضطرب شد، جَزَع[[112]](#footnote-112) می‌کند، دست و پاش و گم کرده، ای چرخ کج مدار و فلک غدّار[[113]](#footnote-113) و از این حرفها می‌زند و به خدا هم گِله می‌کند، شکایت می‌کند، خُب این معلوم می‌شه که این لطف خدا نیست، این قهر خداست. پس مصیبت‌ها و نعمت‌ها از آثارش معلوم می‌شه که آیا قهر خداست؟ یا لطف خداست؟

می‌دونیم که خاندان عصمت علیه السلام چه جور بودند با دشمنانشان؟ اینها وقتی به ثروت می‌رسیدند، به قدرت می‌رسیدند، به حکومت می‌رسیدند، متواضع بودند. بنده‌ي‌ خوب خدا بودند. در مقابل بندگان خدا خاضع بودند. استکبار نداشتند. به مصیبت می‌افتادند، شاکر بودند. با اون همه مصیبت‌ها که داشتند می‌فرمود که **«هَوَّنَ عَلَىَّ ما نَزَلَ بي»**[[114]](#footnote-114)**؛** هر مصیبت، روز عاشورا بر من فائق می‌آد من خوشحالم. **«هَوَّنَ عَلَىَّ ما نَزَلَ بي»،** چرا؟ چون **«أنَّهُ بِعَينِ اللَّه»**[[115]](#footnote-115)**؛** چون مقابل چشم خدا کار می‌کنم.

زینب کبری علیها السلام اون همه مصیبت‌ها، در عین حال در حضور پسر زیاد می‌گفت که بله جز صبر، جز جمیل از او چیزی ندیدم **«مَا رَأیتُ إلّا جَمیِلاً»**[[116]](#footnote-116)**؛** از خدا جز زیبایی ندیدم. جز لطف و محبت چیزی ندیدم. اما اونها بدبخت‌ها به حکومت می‌رسیدند، ظلّام[[117]](#footnote-117)، جبّار[[118]](#footnote-118)، مُستکبر[[119]](#footnote-119)، اگه گرفتار می‌شدند فرومایه، پست، زبون[[120]](#footnote-120)، متملّق[[121]](#footnote-121)، اینجور بودند.

یکی از بزرگان، صلحاست، او می‌گوید، من خواب دیدم حضرت امیر علیه السلام گفتم آقا! عجیبه کار شما! شما وقتی مکّه را فتح می‌کنید، به قدرت می‌رسید، اعلان عفو عمومی می‌کنید، حتّی ابوسفیان دشمن سرسخت خودتون رو احترام می‌کنید، خانه‌ او را مأمن[[122]](#footnote-122) قرار می‌دهید که هر که به خانه‌ ابوسفیان رفت در أمانه، اما روز عاشورا، نواده‌ همون ابوسفیان با بچه‌های شما چه کار کردند؟ چه ستم‌ها کردند؟ شما به ابوسفیان اون همه لطف کردید، نعمت، عنایت، احترام، او با شما چه کار کرد؟ در خواب گفتن حضرت به من فرمود که اشعار إبن سِیفی را شنیده‌ای؟ گفتم نه. فرمود که برو پیش او، اون اشعاری که در این مورد گفته بگیر، من از خواب بیدار شدم و رفتم در خانه‌ي‌ إبن سِیفی که از شعرای معروف بود، بهش گفتم، خواب خودم رو بهش گفتم، او تا شنید مُنقلب[[123]](#footnote-123) شد، اشک از چشمش ریخت، با صدای بلند گریه کرد، گفت به خدا قسم، این اشعار رو همین امشب گفتم، اصلاً تا به حال هم به کسی هم نگفته‌ام، اما شما امشب اونچه تو خواب دیدی، من همین امشب گفتم اشعار رو، یعنی اشعار من همین بوده که دو بیتش اینه **«مَلکْنا فَکانَ الْعَفْوُ مِنّا سَجیةً فَلَمّا مَلِکْتُمْ سالَ بِالدَّمِ اَبْطَحُ‏»**[[124]](#footnote-124)**؛** یعنی ما وقتی به حکومت رسیدیم، سجیّه‌ی[[125]](#footnote-125) ما، طبیعت ما، عفو بود و به قدرت رسیدیم عفو کردیم. عفو ما، سجیّه‌ی‌ ما بود، طبیعت ما، ولی شما که به قدرت رسیدید درّه‌ها را غرق خون کردید **«فَلَمّا مَلِکْتُمْ سالَ بِالدَّمِ اَبْطَحُ‏»**[[126]](#footnote-126)**؛** بعد شعر آخرش اینکه **«فَحَسْبُكُمُوا هَذَا التَّفاوتُ بيْنَنا»**[[127]](#footnote-127)**؛** همین قدر تفاوت بین ما و شما بسه. تفاوت ما خاندان عصمت با شما بنی‌امیّه **«وَكلُّ إناءٍ بِالذَّي فيِهِ يَنضَحُ»**[[128]](#footnote-128)؛ چون هر ظرفی از او هر آن می‌تراود که در اوست، هر ظرفی هر چی در اون هست تراوش می‌کنه. اون‌ها غرق در نعمت بشوند در عالم بندگی، خاضع‌ترند. غرق در مصیبت بشوند در عالم بندگی صابرند و شاکرند. اینها هستند.

امام موسی کاظم علیه الصلاه والسلام که فردا روز شهادت اون حضرت، امام بزرگوار ماست. چه جور بودند؟ این چند جمله از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظاهراً که می‌فرماید اون کسانی که ارتباطشان با خدا قوی هست و محکم اینا رو توصیف می‌کند به این عنوان «**تَنَعَّمَ اَلنَّاسُ بِالدُّنْيَا وَ تَنَعَّمُوا بِذِكْرِ اَللَّه»**[[129]](#footnote-129)**؛** دنیاداران از لذّات دنیا بهره می‌برند، مردان خدا با مناجات با خدا، از لذت ارتباط با خدا برخوردارند. **«اِفْتَرَشَ اَلنَّاسُ اَلْفُرُشَ وَ اِفْتَرَشُوا هُمُ اَلْجُبَاةَ وَ اَلرُّكَبَ»**[[130]](#footnote-130)**؛** دنیاداران فرش‌های زیبا زیر پا می‌افکنند، اما مردان خدا پیشانی و زانوها را در دل شب در مقابل خدا بر زمین می‌گذارند، عرض بندگی می‌کنند. **«لَمْ يَتَكَالَبُوا عَلَى اَلدُّنْيَا تَكَالُبَ اَلْكِلاَبِ عَلَى اَلْجِيَفِ»**[[131]](#footnote-131)**؛** همچون سگان گرسنه بر لاشه‌ گندیده‌ای با هم نمی‌جنگند. مردان خدا برای دنیا مانند سگ‌های گرسنه به هم حمله ور نمی‌شوند. این خاصیّت اونهاست که برای یه لاشه‌ گندیده به هم می‌پرند، ولی مردان خدا برای دنیا به هم حمله‌ور نمی‌شوند **«يَرَاهُمُ اَلنَّاسُ فَيَظُنُّونَ أَنَّ بِهِمْ دَاءً»**[[132]](#footnote-132)**؛** مردم که اونها رو می‌بینند، خیال می‌کنند دیوانه‌اند اینها، مالیخولیایی[[133]](#footnote-133) گرفته‌اند ولی خیر **«ما ذَهَبَتْ عُقُولُهُمْ»**[[134]](#footnote-134)؛ اینا عقلشون از دست نرفته و **«بَلْ نَظَرُوا إِلَى أَهْوَالِ اَلْآخِرَةِ فَزَالَ حُبُّ اَلدُّنْيَا عَنْ قُلُوبِهِمْ»**[[135]](#footnote-135)**؛** اینها پشت پرده، عالَم دیگری می‌بینند و لذا دنیا در نظرشان بی‌ارزش شده**. «عَقَلُوا حَيْثُ ذَهَبَتْ عُقُولُ اَلنَّاسِ»**[[136]](#footnote-136)**؛** در اون لحظاتی که دنیاداران مست باده‌ لذاتند و در لجن‌زار شهوات حیوانی غرقند، در همون موقع بندگان خدا با عقل و هوشی تمام در ظلمت شب به پیشگاه خدا رفته‌اند سر به خاک بندگی نهاده‌اند. فریاد **«رَبَّنا هَذَا مَقَامُ اَلْعَائِذِ بِكَ مِنَ اَلنَّارِ»**[[137]](#footnote-137)**؛** اين است مقام كسي كه از آتش قيامت به تو پناه مي‌برد، از دل می‌کشند، اینها دلی دارند، بس بزرگ جانی دارند مانند اقیانوس بی‌کران، نه از کم دنیا مضطرب می‌شوند، نه از زیاد دنیا منقلب می‌شوند. تو باغ و کنار جوی آب روان هم باشند خوشند، تو زندان و زیر غُل[[138]](#footnote-138) و زنجیر هم که باشند باز در حال شادابی و نشاطند **«أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ»**[[139]](#footnote-139)**؛** آگاه باشید که دوستان خدا هرگز هیچ ترسی (از حوادث آینده عالم) و هیچ حسرت و اندوهی (از وقایع گذشته جهان) در دل آنها نیست.

ما نداریم از رضای حقّ گله عار ناید شیر را از سلسله[[140]](#footnote-140)

و لذا هارون خودش در عالَم شهوت و بدبختی زندگی می‌کرد، خیال می‌کرد که امام کاظم علیه السلام هم در همون عالمه. خودش مجذوب این زندگی دنیا بود، هی حیله‌گری‌ها می‌کرد که دستاویزی به دست بیاورد امام کاظم علیه‌السلام به قتل برساند و پیش مردم هم دیگه مصون[[141]](#footnote-141) نباشه به زعم خودش. از جمله حیله‌گری‌ها که داشت همین بود که یک زن زیبایی را، یک زن جوانی را از حرمسرای خودش انتخاب کرد، گفت اینو بیارایند، ببرن تو زندان پیش امام کاظم علیه‌السلام، چون خودش در عالم شهوت بود، مجذوب همینها، او باور نمی‌کرد او فرزند مردیست که می‌گفت **«وَ اللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُه»**[[142]](#footnote-142)**؛** به خدا قسم اگه تمام این هفت اقلیم عالم رو به من بدهند که بگویند علی مال تو باشد و بعد هم فقط یک کار کن، یه پر کاهی از دهان مور ناتوان بگیر، بخدا نمی‌کنم، تمام این دنیای شما، این مقامات شما، منصب‌های شما، زن‌های شما، در نظر من از هر **«عِنْدى مِنْ عَفْطَهِ عَنْزٍ»**[[143]](#footnote-143)**؛** از دماغ بز پست تره. آب دماغ بز، آدم رَغبت[[144]](#footnote-144) نمی‌کنه بهش دست بزنه. من چنینم. امام کاظم علیه‌السلام در این عالمه، هارون در عالم خودشه. او را دستور داد ببرن زندان. به او گفتن چه کار بکن، چطور حرف بزن، مثلاً یه تمایلی به تو نشان بدهد، همین قدر برای ما کافیه، دست آویزی. او را برد، یک شبانه روز ماند تو زندان اون زن، فردا گفت برید بیاورید. ازش حالی بپرسید، رفتند دیدند که از روزنه‌ نگاه کردند، دیدند امام علیه السلام در حال سجده هست و اون زن هم در گوشه‌ی‌ زندان افتاده به سجده و نالان است. به هارون خبر دادند، گفت بیاوریدش. رفتند آوردند دیدن حال عادی ندارد. مانند اشخاص واله[[145]](#footnote-145) و حیران، عقل و هوش از سر پریده، اینجور چشم به آسمان دوخته، هی می‌گه **«سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ اَلْمَلاَئِكَةِ وَ اَلرُّوحِ»**[[146]](#footnote-146)**؛** پاک و منزه است خداوند و پروردگار فرشتگان و روح القدس.

تا بعد مدتی که به حال عادیش آوردند، گفتن آقا ما شما رو برای کاری فرستاده بودیم، چطور شد؟ گفت، بله، من طبق دستور شما رفتم، وقتی که دیدم در حال نماز بود، ایستادم مقابلش. به من توجهی نکرد، مدتی، بعد نماز می‌خواند مرتب. بعد عاقبت من گفتم، آقا! خلیفه مرا فرستاده خدمت شما که خدمتگذار شما باشم. به من خدمتی رجوع کنید. بدون اینکه به من نگاهی کند یا حرف بزنه، با دست اشاره کرد به یک سمت دیگر زندان. من تا نگاه کردم دیدم تا چشمم کار می‌کند فضایی وسیع، روشن، درختها سر سبز و خرّم، قصرها مجلّل، و نهرها جاری، زن‌های پری‌چهره و زیبا که من خاک پایشان هم نمی‌شوم، لباس‌های زیبا و زَربَفت[[147]](#footnote-147) پوشیده‌اند، دست بر سینه نهاده‌اند تا من نگاه به اونها کردم، بانگ بر من زدند، کنار برو از مقابل حجت خدا، ما خدمتگزار او هستیم. تا اونها را دیدم، لرزیدم بر خودم و افتادم روی زمین، دیگه نفهمیدم که مرا آوردن الان پیش شما. بعد او هم دستور داد که فعلاً این قصه را مکتوم[[148]](#footnote-148) نگه دارید، جایی اظهار نکنید. چند روز دیگر هم از دنیا رفت اون زن.

هر کسی او طالب دیدار شد این خوشی‌ها پیش او مردار شد[[149]](#footnote-149)

اینها رو در نظر اولیا خدا نمی‌شود کشید. **«فَإلَهِی فَجعَلنَا»** این جمله از دعای امام سجاد علیه‌السلامه **«فَاجْعَلْنا مِنَ الَّذِينَ تَرَسَّخَتْ أَشْجارُ الشَّوْقِ إِلَيْكَ فِى حَدائِقِ صُدُورِهِمْ»**[[150]](#footnote-150)**؛** اون درخت‌های حُبّ خدا در دل و جان اونها روییده. **«قَدْ كُشِفَ الْغِطآءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ»**[[151]](#footnote-151)**؛** پرده از مقابل چشم کنار رفته **«وَقَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ»**[[152]](#footnote-152)**؛** چشمشان با دیدار محبوبشون و جمال اعلا روشن شده، دیگه به این بازیچه‌ها اعتنایی ندارند. اینها لهو و لعب، بازیچه‌ هارونهاست نه مال امام کاظم علیه‌السلام. پیغامی از کاخ فرستاد به زندان، پیغام برنده هم فضل إبن رضیع[[153]](#footnote-153) بود. به او گفت من پیغام بردم به زندان از طرف هارون، وقتی وارد شدم دیدم به نماز ایستاده، من هیبتی از امام کاظم علیه‌السلام در دلم نشست که جرأت نکردم بنشینم. همچنان ایستادم، تکیه بر شمشیرم دادم تا نمازش تمام بشه، نمازش تمام شد به من توجهی نکرد، دوباره نماز دیگه شروع کرد، باز ایستادم، باز نماز تموم شد، دوباره شروع کرد، به من اعتنایی نکرد. عاقبت من دو رکعت نماز که تمام شد، دیگه خودم صحبت کردم، قبل از اینکه او شروع به نماز کنه، گفتم آقا به من دستور داده بود هارون که وقتی رفتی، از من تعبیر نکن به امیرالمؤمنین، نگو خلیفه، بگو که هارون برادرت سلام رساند. به این کیفیت بگو. بعد منم طبق دستور او گفتم که هارون برادر شما به شما سلام رسونده و می‌گوید از شما خبرهایی به ما رسیده بود، سوءتفاهم شده بود، ما که تحقیق کردیم دروغ بوده، بی‌اساس بوده و شما تقصیری نداشته‌اید. ولی من میل دارم برای همیشه نزد من بمانید. به مدینه نروید. حالا که بناست نزد ما بمانید از شما خواهش می‌کنیم، هر گونه مواد غذایی که می‌پسندید دستور غذایی بدهید و فضل إبن ربیع هم مامور پذیرایی از شماست. فقط یه جمله امام علیه السلام فرمود: **«لَیسَ لِی مَالٌ فَیَنفَعُنِی وَ مَا خُلِقتُ سَؤولاً»**[[154]](#footnote-154)؛ من از مال شخصی خودم، اینجا چیزی در اینجا ندارم که از اون استفاده کنم و خدا هم مرا اهل تقاضا نیافریده. من اهل خواهش از شما نیستم، که از شما خواهشی کنم تقاضایی کنم. **«وَ مَا خُلِقتَ سَؤولاً»**[[155]](#footnote-155)**؛** فرمود فقط یک جمله از من به او برسان، این پیام را. بگو هر روزی که می‌گذرد یک روز از عمر زندان من کم می‌شود و یک روز از عمر سلطنت و خوشی‌های تو کم می‌شود. عاقبت من و تو در یک روز به هم می‌رسیم. اون روز، ستمگران معلوم می‌شود که به حال خودشون معلوم می‌شود. لازم نیست شما مرا از زندان بیرون بیاورید که بر من منّتی بگذارید، چند روز دیگه خودم از زندان دنیا راحت می‌شوم. و لذا چند روزی بیشتر نگذشت، مثل فردا روز بیست و پنجم ماه رجب امام کاظم علیه‌السلام در زندان هارون در زندان بغداد مسموماً از دنیا رحلت فرمودند. برای چند زندان در بصره بودند، یک سال در بصره بودند، بعد از بصره منتقل کردن به بغداد، چون در بصره عیسی ابن جعفر که پسر عموی هارون بود، هارون ازش خواست که در همونجا امام رو از بین ببرد ولی او جواب نوشت من نمی‌کنم این کار را، برای اینکه او را من دیده‌ام بنده‌ صالح پروردگار است و جز عبادت کاری ندارد. حتّی مأمورینی گماشته‌ام که دعاهاش رو ببینن چه دعاهایی می‌کند، درباره‌ی‌ تو یا من نفرینی دارد یا نه؟ دیدم هیچ در مورد این حرفا نیست. او مشغول استغفار و بندگی به پیشگاه خداست و من نمی‌کنم این کار را، دستم را به خون او نمی‌آلایم. یا از من تحویل بگیر یا خودم رها می‌کنم. گرفتن از بصره آوردن به بغداد، تحویل دادن به فضل إبن ربیع و او هم وسعت داد در خانه‌اش به امام علیه السلام خبر به هارون رسید، تحویل گرفت از فضل إبن ربیع، داد به فضل إبن یحیی در زندان او بود. فضل إبن یحیی هم در خانه‌ای، اتاقی از اتاق‌هاش رو مهیا کرد برای امام علیه السلام که توسعه‌ای داشته باشه در زندگی. خبر به هارون رسید و إحضار کرد و تازیانه‌ای زد بر فضل إبن یحیی که چرا چنین کرده‌ای؟ و تحویل گرفتند از او امام را، دادن به سندی إبن شاهک[[156]](#footnote-156) که آخرین زندانشون بود که در اون زندان، در همونجا بودند که حالا در همین زیارتشون می‌خونیم **«اَلَّلهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَصِيِّ اَلْأَبْرَارِ وَ إِمَامِ اَلْأَخْيَارِ وَ عَيْبَةِ اَلْأَنْوَارِ وَوَارِثِ اَلسَّكِينَةِ وَ اَلْوَقَارِ وَ اَلْحِكَمِ وَ اَلْآثَارِ اَلَّذِي كَانَ يُحْيِي اَللَّيْلَ بِالسَّهَرِ إِلَى اَلسَّحَرِ بِمُوَاصَلَةِ اَلاِسْتِغْفَارِ»**[[157]](#footnote-157)**؛** اون آقایی که شب‌ها زیر غل و زنجیر در حال عبادت و بندگی خدا بود، با بیداری شب‌ها را به صبح می‌رسوند. **«وَالْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَظُلَمِ الْمَطَامِيرِ»؛** در ته زندان‌هایی مانند چاه تاریک، تحت تعذیب[[158]](#footnote-158) و شکنجه و اذیت و آزار بود تا مثل فردایی جنازه‌اش از زندان بیرون آمد. **«اَلمُنادَی بِذِکرِ الإستِغفارِ وَ صَلَّی اللهُ عَلیکَ یَا مَولانَا، یَا أبُا إبرَاهیِم، یَا مُوسَی بنِ جَعفَر»**

**پروردگارا! به حرمت امام کاظم علیه السلام در فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف ما تعجیل بفرما.**

**گناهان ما را بیامرز.**

**توفیق بندگی با خلوص نیّت به ما عنایت بفرما.**

**مشکلات دنیوی و دنیایی و اخروی ما را حل بفرما.**

**حسن عاقبت به همه‌ ما عنایت بفرما.**

**صلوات ختم بفرمایید.**

**«اَلَّلهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمّد وَ آلِ مُحَمَّد»**

1. . بحار الأنوار، ج۹۹، ص۱۰۱. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره انعام، آیات 42 و 43. [↑](#footnote-ref-2)
3. . هلاک کردن. [↑](#footnote-ref-3)
4. . وضعیتِ سوددهی، نفع داشتن. و طبعاً ساقط شدن از این وضعیت، یعنی دیگر اثر یا سود یا کارایی‌ نداشتن. [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره دخان، آیه­ 39. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره احقاف، آیه 3. [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره ص، آیه­ 27. [↑](#footnote-ref-7)
8. . همان. [↑](#footnote-ref-8)
9. . همان. [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره­ مؤمنون، آیه 115. [↑](#footnote-ref-10)
11. . بیهوده. [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره­ مؤمنون، آیه 115. [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره­ نجم، آیه­ 42. [↑](#footnote-ref-13)
14. . سوره روم، آیه 41. [↑](#footnote-ref-14)
15. . خشكي و دريا. [↑](#footnote-ref-15)
16. . باد شدید. یا بسیار سرد، تكرار واژه لفظ دالّ بر مبالغه است. [↑](#footnote-ref-16)
17. . در محاصره افتادن. [↑](#footnote-ref-17)
18. . سیل ناشی از شکستن سدّ مآرب که به سیل عرم معروف است و در قرآن کریم سوره سبا آیه 16 ذکر آن آمده است، در تفاسیر، عرم را به معنی موش‌هایی که سد را سوراخ کرده‌اند، ذکر کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-18)
19. . سوره­ عنکبوت، آیه 40. [↑](#footnote-ref-19)
20. . سوره اعراف، آیه 96. [↑](#footnote-ref-20)
21. . راست و درست بودن، استقامت داشتن. [↑](#footnote-ref-21)
22. . هوس، [↑](#footnote-ref-22)
23. . عقوبت، کینه و عذاب. [↑](#footnote-ref-23)
24. . سرکش شد. [↑](#footnote-ref-24)
25. . سوره­ نوح، آیه 26. [↑](#footnote-ref-25)
26. . همان. [↑](#footnote-ref-26)
27. . سوره­ انبیاء، آیه 11. [↑](#footnote-ref-27)
28. . همیشه، پیوسته، همواره، دائماً، مدام. [↑](#footnote-ref-28)
29. . شایسته و مناسب بودن امری با در نظر گرفتن پیامدهای آن. [↑](#footnote-ref-29)
30. . راست و درست شدن. [↑](#footnote-ref-30)
31. . سوره انبیاء، آیه 105. [↑](#footnote-ref-31)
32. . سوره­ نور، آیه­ 55. [↑](#footnote-ref-32)
33. . سوره­ انعام، آیه 42. [↑](#footnote-ref-33)
34. . همان. [↑](#footnote-ref-34)
35. . پیامبران. [↑](#footnote-ref-35)
36. . سوره­ انعام، آیه 42. [↑](#footnote-ref-36)
37. . پیروزگر، نیرومند. [↑](#footnote-ref-37)
38. . از چیزی ترسناک است. [↑](#footnote-ref-38)
39. . سوره­ انعام، آیه 42. [↑](#footnote-ref-39)
40. . گریه و زاری کردن. [↑](#footnote-ref-40)
41. . نعمت دهنده. [↑](#footnote-ref-41)
42. . انتقام گیرنده. [↑](#footnote-ref-42)
43. . متاسفانه، از روی تأسّف. [↑](#footnote-ref-43)
44. . سوره انعام، آیه 43. [↑](#footnote-ref-44)
45. . عقوبت، کینه و عذاب ها. [↑](#footnote-ref-45)
46. . سوره انعام، آیه 43. [↑](#footnote-ref-46)
47. . همان. [↑](#footnote-ref-47)
48. . سنگدلی، سخت دلی. [↑](#footnote-ref-48)
49. . سوره انعام، آیه 43. [↑](#footnote-ref-49)
50. . روزگار دراز. [↑](#footnote-ref-50)
51. . سوره­ جاثیه، آیه 24. [↑](#footnote-ref-51)
52. . قصد، اراده. [↑](#footnote-ref-52)
53. . سرکش. [↑](#footnote-ref-53)
54. . سوره غافر، آیه­ 82. [↑](#footnote-ref-54)
55. . همان. [↑](#footnote-ref-55)
56. . قارون بن یَصْهُر از افراد ثروتمند بنی‌اسرائیل است که قرآن او را در بدکاری در ردیف فرعون و هامان شمرده است. ... در تورات داستان قارون و جدالش با حضرت موسی(ع) آمده است. [↑](#footnote-ref-56)
57. . سوره غافر، آیه­ 82. [↑](#footnote-ref-57)
58. . همان، آیه 21. [↑](#footnote-ref-58)
59. . همان. [↑](#footnote-ref-59)
60. . سوره فجر، آیه­ 6. [↑](#footnote-ref-60)
61. . همان، آیه 7. [↑](#footnote-ref-61)
62. . همان، آیه 8. [↑](#footnote-ref-62)
63. . همان. [↑](#footnote-ref-63)
64. . همان، آیه 9. [↑](#footnote-ref-64)
65. . همان. [↑](#footnote-ref-65)
66. . همان، آیه 10. [↑](#footnote-ref-66)
67. . همان. [↑](#footnote-ref-67)
68. . همان، آیه 11. [↑](#footnote-ref-68)
69. . همان، آیه 12. [↑](#footnote-ref-69)
70. . همان، آیه 13. [↑](#footnote-ref-70)
71. . همان، آیه 14. [↑](#footnote-ref-71)
72. . همان. [↑](#footnote-ref-72)
73. . سوره­ انعام، آیه 133. [↑](#footnote-ref-73)
74. . همان. [↑](#footnote-ref-74)
75. . همان. [↑](#footnote-ref-75)
76. . همان. [↑](#footnote-ref-76)
77. . سوره­ انعام، آیه 43. [↑](#footnote-ref-77)
78. . الکافي، ج۲، ص۲۷۵. [↑](#footnote-ref-78)
79. . اصلاح كننده، نيكوكار. [↑](#footnote-ref-79)
80. . فساد كننده، بدكار. [↑](#footnote-ref-80)
81. . سوره­ انعام، آیه 43. [↑](#footnote-ref-81)
82. . وسوسه‌ها. [↑](#footnote-ref-82)
83. . سوره انعام، آیه 44. [↑](#footnote-ref-83)
84. . ايوان فراموشي. [↑](#footnote-ref-84)
85. . شکنجه شده و عقوبت کرده شده و عذاب کرده شده. [↑](#footnote-ref-85)
86. . سوره انعام، آیه 44. [↑](#footnote-ref-86)
87. . همان. [↑](#footnote-ref-87)
88. . به معنای نزدیک‌شدن تدریجی به چیزی است. استدراج در فرهنگ اسلامی از سنت‌های الهی است، به این معنا که خداوند [گناهکاران](https://fa.wikishia.net/view/%DA%AF%D9%86%D8%A7%D9%87) بی‌پروا را به‌تدریج به عذاب گرفتار می‌کند؛ یعنی هرچه بیشتر گناه می‌کنند، نعمت‌های بیشتری به آنها می‌دهد و آنها بدین سبب بیشتر دچار غرور و غفلت می‌شوند و درنتیجه عذاب سخت‌تری خواهند داشت. [↑](#footnote-ref-88)
89. . بسيار تكذيب كنندگان. [↑](#footnote-ref-89)
90. . از حد خود گذشتن، نافرماني كردن. [↑](#footnote-ref-90)
91. . سوره انعام، آیه 44. [↑](#footnote-ref-91)
92. . همان. [↑](#footnote-ref-92)
93. . اوج، بالاترين. [↑](#footnote-ref-93)
94. . سوره انعام، آیه 44. [↑](#footnote-ref-94)
95. . مأيوس كردن، نااميد كردن. [↑](#footnote-ref-95)
96. . شیطان. [↑](#footnote-ref-96)
97. . سوره انعام، آیه 44. [↑](#footnote-ref-97)
98. . سوره انعام، آیه 45. [↑](#footnote-ref-98)
99. . سوره انعام، آیه 42. [↑](#footnote-ref-99)
100. . سرکش، نافرمان. [↑](#footnote-ref-100)
101. . اوج، قلّه، بیشترین. [↑](#footnote-ref-101)
102. . فراموشی. [↑](#footnote-ref-102)
103. . سزاوار، شایسته. [↑](#footnote-ref-103)
104. . یک مرتبه، ناگهانی. [↑](#footnote-ref-104)
105. . سوره­ انعام، آیه 44. [↑](#footnote-ref-105)
106. . اصول کافي، ج۲، ص۲۵۳. [↑](#footnote-ref-106)
107. . همان. [↑](#footnote-ref-107)
108. . اصول کافی، ج 2، ص 255. [↑](#footnote-ref-108)
109. . همان. [↑](#footnote-ref-109)
110. . واسطه بخشش، واسطه برکت. [↑](#footnote-ref-110)
111. . مدارا، ملایمت، نرمی، شفقت، رحم. [↑](#footnote-ref-111)
112. . التماس، بی قراری. [↑](#footnote-ref-112)
113. . بخت بد و سرنوشت بد. [↑](#footnote-ref-113)
114. . عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، ج۱۷، ص۲۸۴. [↑](#footnote-ref-114)
115. . اصول کافی، ج 2، ص 255. [↑](#footnote-ref-115)
116. . همان. [↑](#footnote-ref-116)
117. . بسیار ظلم کننده. [↑](#footnote-ref-117)
118. . بسیار ستمکار. [↑](#footnote-ref-118)
119. . گردنکش، متکبر. [↑](#footnote-ref-119)
120. . بیچاره، درمانده، عاجز. [↑](#footnote-ref-120)
121. . چاپلوسی کننده. [↑](#footnote-ref-121)
122. . جای امن و پناهگاه و جای سلامت. [↑](#footnote-ref-122)
123. . متحول، پریشان. [↑](#footnote-ref-123)
124. . عیون الأخبار، ج۲، ص ۱۶۵. [↑](#footnote-ref-124)
125. . خصلت، خو، سرشت، شخصیت. [↑](#footnote-ref-125)
126. . عیون الأخبار، ج۲، ص ۱۶۵. [↑](#footnote-ref-126)
127. . همان. [↑](#footnote-ref-127)
128. . همان. [↑](#footnote-ref-128)
129. . إرشاد القلوب، ترجمه رضایی، ج۱، ص ۳۲۷. [↑](#footnote-ref-129)
130. . همان. [↑](#footnote-ref-130)
131. . همان. [↑](#footnote-ref-131)
132. . همان. [↑](#footnote-ref-132)
133. . بیماری افسردگی که موجب تعییر خلق و خو و رفتار می شود. [↑](#footnote-ref-133)
134. . إرشاد القلوب، ترجمه رضایی، ج۱، ص ۳۲۷. [↑](#footnote-ref-134)
135. . همان. [↑](#footnote-ref-135)
136. . همان. [↑](#footnote-ref-136)
137. . بحار الأنوار، ج۹۵، ص ۲۵۵. [↑](#footnote-ref-137)
138. . تله، (غل و زنجیر = تله و زنجیر) [↑](#footnote-ref-138)
139. . سوره یونس، آیه 62. [↑](#footnote-ref-139)
140. . مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش 148. [↑](#footnote-ref-140)
141. . در امان. [↑](#footnote-ref-141)
142. . بحار الأنوار، ج۷۲، ص ۳۵۹. [↑](#footnote-ref-142)
143. . معاني الأخبار، ج۱، ص۳۶۰. [↑](#footnote-ref-143)
144. . خواستن، میل، کشش. [↑](#footnote-ref-144)
145. . سرگشته مجنون. [↑](#footnote-ref-145)
146. . اصول کافي، ج۳، ص۴۸۲. [↑](#footnote-ref-146)
147. . بافته شده از طلا. [↑](#footnote-ref-147)
148. . پوشیده شده، در خفا. [↑](#footnote-ref-148)
149. . مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش 15. [↑](#footnote-ref-149)
150. . زاد المعاد، ج۱، ص۴۱۴. [↑](#footnote-ref-150)
151. . همان. [↑](#footnote-ref-151)
152. . همان. [↑](#footnote-ref-152)
153. . از جمله وزیرانی است که در عهد عباسیان به ایفای نقش پرداخت. پدر او در عهد منصور عباسی، منصب وزارت را بر عهده داشت. [↑](#footnote-ref-153)
154. . شهید مطهری،‌ مجموعه آثار، ج18، ص 15. [↑](#footnote-ref-154)
155. . همان. [↑](#footnote-ref-155)
156. . زندان‌بان امام کاظم(ع) و از چهره‌های شناخته‌شده در دوران حکومت خلفای عباسی است. وی در زندان با امام هفتم شیعیان، سخت و خشن رفتار می‌کرد. [↑](#footnote-ref-156)
157. . بحار الأنوار، ج۹۹، ص۱۶. [↑](#footnote-ref-157)
158. . عذاب کشیدن. [↑](#footnote-ref-158)